



روحانیون مدافع حرم و روس‌ها

در زمان جنگ با داعش، روسیه نیز سربازان خود را به منطقه اعزام کرده بود. یکی از خاطرات ابومجتبی درباره مواجهه روحانیون مدافع حرم با سربازان روسی بود. او می‌گوید: روحیه جهادی روحانیون آنقدر بالا بود که حتی سربازان روسی را هم تحت تأثیر قرار داده بود. برخی از این خلبان‌های روسی، از روحانیون ما چفیه می‌گرفتند و یا درخواست می‌کردند پرچم یا ابوالفضل (ع) و یا زهرا (س) را به هلی کوپترشان وصل کنند. آن‌ها اعتقاد پیدا کرده بودند که این اسامی آنقدر عزیز و محترم هستند که باعث امداد الهی می‌شود.

از پخش بسته‌های فرهنگی تا نقاشی و خطاطی روی دیوار

حجت الاسلام خادمی درباره فعالیت‌های روحانیون مدافع حرم می‌گوید: آن‌ها علاوه بر اقامه نماز جماعت، فعالیت‌های زیادی را انجام می‌دادند به طور مثال بسته‌های فرهنگی آماده کرده بودیم که شامل قرآن، تسبیح و ... بود. اما نکته‌ای که بیشتر از هر نکته دیگری می‌توان به آن اشاره کرد، روحیه بخشی این عزیزان به رزمندگان بود. خیلی خوب به خاطر دارم در یکی از عملیات‌ها نیروهای خودی مجبور به عقب نشینی شده بودند. داعش منطقه را محاصره کرده بود و ماجرای عقب نشینی باعث تضعیف روحیه همه شده بود.

اینجا بود که حضور یک روحانی در منطقه همچون حاج آقا اسحاقیان که از آزادگان دفاع مقدس بود و ۶ سال در زندان‌های رژیم بعثی اسارت را تجربه کرده بود، حسابی غوغا به پا کرد. وقتی مدتی بعد فرمانده میدان را دیدم گفت حضور حاج آقا اسحاقیان به قدری در روحیه رزمندگان خودمان و دیگر رزمندگان حتی سربازان روسی تأثیرگذار بود که در عملیات بعدی موفق شدیم بسیاری از مناطق تحت تصرف داعش را دوباره فتح کنیم.

وی در ادامه گفت: روحانیون به غیر از زبان فارسی به زبان اردو، عربی و انگلیسی هم مسلط بودند. همین تسلط داشتن آن‌ها باعث شده بود که با دیگر رزمندگان حاضر در میدان ارتباط خوبی داشته باشند.

ما یک نشریه هم داشتیم که به سه زبان فارسی، عربی و اردو چاپ می‌شد و روحانیون آن را پخش می‌کردند. یعنی بازوی اجرایی ما طلبه‌ها بودند. ابومجتبی گفت: پرچم خیلی مهم بود، پس از هر فتحی که انجام می‌شد این روحانیون بودند که پرچم‌ها را دوباره برمی‌فراشتند یا یکی دیگر از فعالیت‌های روحانیون این بود که دیوارهای سالم را پیدا می‌کردند و خودشان و یا با کمک رزمندگانی که خط خوشی داشتند آیه‌های قرآن را روی این دیوارها می‌نوشتند.

منطقه بصری الحریر استان درعی سوریه به شهادت رسید. ابومجتبی می‌گوید: شهید حجت الاسلام محمد مهدی مالمیری مسلط به زبان عربی و انگلیسی بود و پایان‌نامه ارشد خود را به زبان عربی نوشت. زمان دفاع از پایان‌نامه دکترایش بود که به سوریه رفت. سال‌های آخر به شهرهای مرزی کشور که داعش نیرو جذب می‌کرد، می‌رفت تا تیر دشمنان به سنگ بخورد. حتی به درخواست اهل تسنن که می‌گفتند جوانان را از افکار انحرافی داعش نجات دهید به سیستان و بلوچستان، خاش، ایران شهر، کرمانشاه، تالش و استارا می‌رفت و آنجا به تبلیغ می‌پرداخت.

نقشه روحانی جوان برای حضور در سوریه

یکی از خاطرات ابومجتبی مربوط به شهید شیخ علی تمام‌زاده است. روحانی جوانی که برای حضور در کنار مدافعان حرم نقشه عجیبی و غریبی کشید. ابومجتبی ماجرای این شهید بزرگوار را اینگونه بازگو می‌کند: شهید طلبه‌ای داشتیم که بنا بر ملاحظاتی به جبهه اعزام نشده بودند. اما خب او هم بیکار ننشست و بدون اینکه کسی متوجه شود به عنوان بسیجی با لشکر فاطمیون عازم منطقه شد. در همان روزهای حضورش در منطقه بود که لسو رفت و او را به کشور بازگرداندند. وی ادامه می‌دهد: وقتی ما در جریان ماجرای این بزرگوار قرار گرفتیم و تحقیق کردیم، متوجه شدیم به خاطر خدمات و زحماتی که در جبهه برای بار اول داشت رزمنده‌ها محب او شده بودند. از طرفی دل‌سوس‌کننده بود. از آنطرف حاج قاسم هم گفتند حیف است چنین روحانی زینل و زیرک و با اخلاصی که از همه گیت‌ها برای اعزام رد شده را از دست بدهیم و با رفتن ایشان به طور رسمی موافقت شود. ابومجتبی می‌گوید: سرانجام در سومین باری که این بزرگوار به میدان نبرد مراجعه کردند، در حلب جنوبی به درجه شهادت رسید. شاید باور کردنش سخت باشد اما شهید تمام‌زاده علاوه بر کارهای فرهنگی آرام و قرار نداشت، او آرپی جی زن بود. وقتی شهید شد تا مدت‌ها نمی‌توانستند پیکرش را به عقب بازگردانند اما سرانجام پیکر پاکش به کشور بازگشت.

«تعبیر یک رؤیا»

کتاب «تعبیر یک رؤیا»، خاطرات فائزه کعبی نیا؛ همسر روحانی شهید جابر حسین پور است. شهیدی که در خانواده‌ای ایرانی در کویت به دنیا آمد، اما برای تحصیل علوم دینی به ایران مهاجرت نمود و در دفاع از حرم به شهادت رسید. در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: وقتی از خواب بیدار شدم، هر چه فکر کردم، نفهمیدم تعبیر خوابم چیه. اولش فکر کردم شاید باید همیشه در خانه عزای حسین برگزار کنم. بعد گفتم شاید باید برم کربلا، و هزار تا فکر دیگه. تا این که یک روز رفتم خانه همسایه رو به رویی. خانم خوبی بود. اهل سوریه بود...

